



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۴/۰۴/۱۵

عبدالباری جهانی

جواب مختصری به نوشته محترم داکتر صاحب کاظم

قبل از اینکه آغاز به نوشتن مضمون نمایم لازم به یادآوری میدانم که اگر داکتر صاحب محترم از طرز تحریر و لحن مباحثه بنده از رده شده باشند معذرت میخوام. ضمناً جناب شما در قسمت اول مضمون اخیرتان از وطن دوستی خود یاد آور شده اید. به گفته واستدلال شما یقین کامل دارم؛ و اگر نه چنین مینداشتم، دوام بحث با شما را لازم نمیدانستم. بحث ما و شما بر اثر مضمون شما که در باره طفره رفتن مرحوم غبار از شناخت قاتل امیر حبیب الله خان سرچشمه میگیرد. از نوشته شما معلوم میگردد که شما به این عقیده هستید که قاتل امیر حبیب الله خان جاسوس انگلیس بنام مصطفی صغیر بوده است که مانند شبی از چهار کمر بند امنیتی بدرون خیمه امیر عبور نمود. امیر را بقتل رساند؛ و با اینکه صدای فایر توپانچه در فضای آرام شب انعکاس یافت، او باز هم مانند شبی از کمر بندهای امنیتی گذشت و مانند جن و پری ناپدید گشت.

جاسوس انگلیس، یک شخص ناشناخته، چطور از چهار کمر بند امنیتی، بطور مخفی، در نصف شب، که هیچ کسی بدون نام شب از یک کمر بند به دیگری عبور کرده نمیتوانست، گذشت؟ البته جواب این سوال بسیار ساده است. چون جاسوس انگلیس بود و انگلیس ها هر کار را که دلشان بخواهند به انجام رسانده میتوانند. گمان نمی کنم این ادعا را غیر کسانی که خود را عمداً به این ادعا معتقد ساخته اند طرف قبول هیچ کسی واقع گردد.

اگر ادعای مرحوم غبار مبنی بر اینکه کندکشر شاه علی رضا قاتل را گرفت و نا گهان افسر عالی رتبه ای پیدا شد و عسکر گرفتار کننده قاتل را به سیلی زد و گفت که غالمغال نکنید امیر خفته است. این ادعا در صورتی قابل قبول خواهد بود که شاه علیرضا را گنگ و لال فرض کنیم. او در همان لحظه و یا بعداً گفته نمیتوانست که افسر عالی رتبه (که مطلب مرحوم غبار غیر نادرخان کسی نیست) قاتل را از چنگ من نجات داد. گیرم در همان لحظه از افسر عالی رتبه میترسید؛ ولی در جریان محاکمه خود این حقیقت را باید میگفت تا از مرگ حتمی نجات می یافت. ولی چون معلومات و متن تاریخ غبار بر آوازه بازار و یا حدس شخص او قرار دارد قضیه قتل مکتوم ماند. و شاه علیرضا بیگناه قربانی عدالت وقت شد.

بیان احمد فواد ارسال، که داکتر صاحب کاظم او را همنظر خود میدانند، هم بر حدسیات او بنا یافته است. او مینویسد در صورتیکه اگر قاتل امیر بدست اطر افیان او صورت میگرفت قاتل او میتوانست به سهولت فرار کند و در تاریکی شب ناپدید شود و کسی بسراغش نرود.

مرحوم غبار مینویسد که قاتل گرفتار شد ولی نادرخان شخص گرفتار کننده را به سیلی زد و قاتل را از دستش نجات داد. یعنی، بخلاف ادعای محترم ارسال، این کمال قاتل حرفی نه بلکه قدرت و حمایه نادرخان یا عناصر دربار، یا طبق ادعای مرحوم غبار و دیگران حزب سیاسی دربار بود که قاتل را نجات داد. ورنه قاتل هر چند حرفی میبود، و هر چند تربیه و حمایه قوت خارجی را پشت سر خود داشت نمیتوانست از میان تقریباً ۵ هزار عسکر محافظ عبور نموده، امیر را به قتل برسانند و در همان شب، از میان همه قوای عسکری، بطرف نامعلومی فرار نماید.

محترم داکتر صاحب کاظم در قسمت دوم مضمون مذکور خود مینویسند «اینکه چگونه برای ورود این اجنت زمینه سازی شده، واضح است که همچو عملیات بوسیله دستگاه های استخباراتی مجرب انگلیس بعید از امکان نمی باشد و این خود میرساند که قبلاً با اشخاصی نزدیک به حلقه خاص محافظان برای عملی ساختن این اقدام تماس های برقرار شده باشند چنانچه به قول غبار وقتی عسکر قاتل را دستگیر کرد در حضور شاه علیرضاخان، صاحب منصب بالار تبه فوری پیدا شد به روی عسکر سیلی محکم زد و آن شخص را از نزد عسکر رها کرد و گفت که خاموش باشید امیر صاحب خواب استند»

بلی داکتر صاحب. ادعای شما کاملاً بجاست که برای دستگاه خطرناک جاسوسی انگلیس همچو اقدامات بعید از امکان نمی باشد. ولی اینکه شما ادعا دارید که دستگاه جاسوسی انگلیس باید با اشخاصی نزدیک به حلقه خاص محافظان تماس های قبلی داشتند. این اشخاص کی ها بودند. آیا در هزاران صفحه ای که، تا امروز، درباره قتل امیر حبیب الله خان نگاشته شده اند کدام اشاره ای، به این اشخاص نامعلوم، را دیده اید. تاریخ به حدس و گمان نگاشته نمی شود. بنده، بحیث شاگرد مبتدی تاریخ افغانستان، هیچوقتی آوازه های بازار را مدار اعتبار قرار نداده و نخواهم داد. و شما

همچنان، اگر میخواهید که کتب تاریخ تان را رهنمای نسل های آینده سازید، بایست از اتکاء بر حدسیات و آوازه ها پیر هیزید.

ملا فیض محمدکاتب، حاضر و ناظر وقایع شش روزه در جلال آباد بود. در جلد چهارم کتاب سراج التواریخ خود، حوادث بعدی قتل امیرحبیب الله خان را، نسبتاً مفصل، نگاشته اند. کاتب به حادثه حواله شدن سیلی محکم به روی عسکر، از طرف صاحب منصب عالی رتبه، انهم در حضور شاه علیرضا، هیچ اشاره ای ننموده اند. مرحوم غبار، که در انزمان جوانی بیش نبوده است، در کابل تشریف داشتند. باید که، درباره این حادثه، از آوازه های بازار مطلع شده باشند؛ قسمیکه به اساس آوازه های کابل مینویسند که همه مردم به این عقیده بودند که قاتل امیر حبیب الله شجاع الدولة خان غوربندی است.

در صورتیکه مرحوم غبار در کابل ازین حادثه فوق الذکر اطلاع می یابد؛ آیا سردار نصرالله خان، که حاضر همان صحنه بود، ازین مسله مطلع نمی شود؟ البته چون نصرالله خان عجله داشت تا هرچه زود تر صاحب تاج و تخت گردد؛ این حادثه را باید هم نادیده می انگاشت یا تحقیق آنرا به وقت بعد موکول مینمود. ولی شاه امان الله اگر به همان روز ازین حادثه مطلع نمی شد بعداً حتماً اطلاع موثق یافته باشد. چطور شد که به آن وعده ایکه به کافه ملت سپرده بود که قاتل پدر خود را حتماً خواهم یافت و به سزای عمل خود خواهم رساند. ولی این حادثه را، مانند کسانیکه در دسیسه قتل امیر دست داشتند، مکتوم نگهداشت. نه تنها در باره قتل حادثه پدر عزیز خود هیچ تحقیقی بعمل نیآورد بلکه کسانیکه فکر میشد در قتل امیر دست داشتند، مانند خاندان آل یحیی و شجاع الدولة را، نه تنها به سزای اعمال خود نرساندند بلکه تحقیقاتی هم از آنها صورت نگرفت و حتی در دستگاه امانی به بلند ترین مقامهای دولتی هم رسیدند.

کاتب، بحیث شاهد صحنه، مینویسد که شخصی از حاضرین صدا زد که قاتل را باید بیافیم. سردار نصرالله خان آن صدا را خاموش ساخت و گفت که حالا وقت آن نیست که مردم را به اتهام قتل امیر بگیریم بلکه وقت کار است و باید فرصت را از دست ندهیم. چون تشنه قدرت بود و میخواست که هر چه زود تر امیر شود. امان الله خان، که در کابل بود و اعلان پادشاهی نمود، مانند کاکای خود نصرالله خان، در حادثه قتل پدر خود، از اغماض مطلق کار گرفت و تا اخیر سلطنت خود این حادثه را به باد فراموشی سپرد. انگلیس ها در مسله قتل نمودن امیر حبیب الله به کی ها تماس داشتند؟ با شخص نصرالله خان؟ امکان این تماس بعید مینماید؛ زیرا نصرالله خان دشمن شماره یک انگلیس ها بود و از اوایل سلطنت برادر خود از جهاد علیه انگلیس ها، در میان قبایل، حمایه عملی و علنی نموده بود. از اطلاعات، نکاو و شیطنت انگلیسها بعید می نماید که چنین محاسبه غلطی را نموده باشد و کسی را که تادیروز دوست صمیمی آنها بود، یعنی امیر، را به نفع کسیکه یک روزی هم دوستی خود را به انگلیس ها ثابت نه نموده باشد و همه حیات خود را با انگلیس ها خصومت ورزیده باشد، از بین بردارد.

درین صورت، حتماً با شخص امان الله خان تماس قایم نموده بودند. تا جرأت نموده و شخصی بنام مصطفی صغیر!!!! را، با کلاه اجنه بر سر نهاده، به افغانستان بفرستند. امیر را شبانه به قتل برساند و با همان کلاه اجنه در تاریکی شب ناپدید گشته و با همان کلاه اجنه تشریف فرمای قلمرو بریتانیای کبیر شود.

اگر نه چنین بود پس پر واضح است که خاندان آل یحیی، که هرچهار کمر بند امنیتی بدور امیر را در کنترل داشتند، امیر را بقتل رسانده اند. سوال درینجاست که چرا و چطور تحقیقات در زمینه قتل امیر تا اخیر مکتوم ماند؟ و اعضای خاندان آل یحیی، که در قتل امیر باید دست داشته باشند، به مقامات عالییه رسیدند. جواب واضح است. چون خاندان آل یحیی حمایت عام و تام انگلیس را داشتند؛ زمینه را برای ارتقای پی در پی این خاندان فراهم نمودند. البته این جواب در صورتی قناعت بخش خواهد بود که یا امان الله خان را کور به حساب بیآوریم و یا شریک در قتل پدر خود بشماریم. ولی وقتی امان الله خان شریک دسیسه قتل پدر خود میگردد، هیچ ضرورتی به استخدام جاسوس خارجی و کلاه اجنه بر سر نهادن، احساس نمیشد. اگر اشخاصی که تشنه خون امیر حبیب الله خان و یا تشنه به قدرت رسیدن بودند و به وسیله عبدالرحمن لودین در مابین شهر کابل، در روز روشن، فایر توپانچه مینمودند و میتوانستند که او را با وجود چنین جسارتی، برای مدت بیش از شش ماه، در زندان زنده نگه دارند؛ امیر را، در شب تاریک، بقتل هم رسانده میتوانستند و هیچ حاجتی به جاسوس خارجی بنام مصطفی صغیر!!!! نمی افتید.

مرحوم غبار ملامت نبود که به آوازه های دربار اعتماد مینمود و تاریخ خود را پر از چنین آوازه ها و حدسیات ساخت و ما هم، چون هیچگونه سندی در دست نداریم، مجبور هستیم که بر حدسیات اتکاء ورزیم و تحلیل های تاریخی خود را بر حدسیات عندی بناء نماییم.

داکتر صاحب در مضمون اخیر خود مینویسند: « انگلیسها در سقوط دوره امانی دست داشتند و کوشیدند تا در مرحله اول حبیب الله کلکانی را به قدرت برسانند و در نهایت امر آنها به هدف بعدی یعنی انتقال سلطنت از خانواده امیردوست محمدخان به خانواده سردار سلطان محمدخان طلائی، بخصوص خانواده سردار یحیی خان و در رأس محمدنادرخان از چندسال قبل پلان کرده و در تطبیق آن قدم به قدم آشکار و پنهان بطور بسیار زیرکانه فعالیت نمودند» درین هیچ شکی نیست که انگلیسها دشمن امان الله خان بودند. چون امان الله خان بسال ۱۹۱۹ بر سرحدات هند برتانوی امر حمله داده بود و هیچ وقتی دشمنی خود را با انگلیس مخفی نساخته بود. اما دست داشتن انگلیس در سقوط دوره امانی، به قدرت رساندن حبیب الله کلکانی و بعداً به قدرت رساندن نادرخان تنها به اظهار نظر ثابت نمیگردد و متن تاریخی هم به این شکل و به اساس فرضیه ها تحریر نمیشود. چون افغانستان اولاً تخته شطرنج انگلیس ها نبود که

هرچه میخواستند عملی مینمودند. اگر تخته شطرنج انگلیس ها میبود در جنگ اول و دوم افغان و انگلیس نه با مقاومت روبرو میشدند و نه شکست های فاحش میخوردند. شما باید برای به کرسی نشاندن این ادعاهای تان ثبوتی در دست داشته باشید. اگر انگلیس ها بر ضد امان الله خان تبلیغاتی نموده باشند؛ هر کشور بر ضد کشورهای دشمن تبلیغات میورزد. تبلیغات را هیچ کسی دسیسه نخوانده اند. چون دسیسه و توطیه برای خود تعریفاتی دارند. در جهان هیچ رژیم را نمیتوان سراغ نمود که در نتیجه تبلیغات سقوط نموده باشد. اگر ما ادعا داشته باشیم که انگلیسها قدم به قدم بر ضد امان الله خان دسیسه ها میکردند باید سندی در دست داشته باشیم. مثلاً کدام دسیسه؟ چطور؟ و با کدام دلیلی؟

علت سقوط رژیم شاه امان الله تبلیغات انگلیس نه بلکه شورش های شرقی، شمالی و جنوبی کشور بودند. علت شورشهای مذکور تبلیغات انگلیس نبود بلکه اصلاحات بی وقت و عجولانه امان الله خان بودند. که اگر لازم بیافتد مثالهای آنرا بیاوریم. البته تبلیغات انگلیس شاید در زمانی که شورشها آغاز یافته بودند موثر و درحق شاه امان الله مضر واقع شده باشند.

داکتر صاحب کاظم در اخیر قسمت دوم مضمون خود که تحت عنوان چرا غبار از حقیقت طفره میروند، به یک نتیجه عجیبی، که مبتنی بر هیچ سندی نیست، میرسد و مینویسند که انگلیس ها از همان اول ب فکر بودند تا بجای سلاله دوست محمدخان، سلاله سلطان محمدخان طلایی را که از چند جهت مورد اعتماد شان بود در افغانستان بسلطنت برسانند و برای این کار آنها از مدتها قبل بر محمدنادرخان سرمایه گذاری کرده بودند. در این ماجرا نیز او را بطرفداری نصرالله خان نایب السلطنة داخل عمل ساختند. (سندی برای اثبات این اتهام موجود است؟) طوریکه همه قوای نظامی را زیر نظر او و برادرانش و پسران عمش قرار دادند (قدرت قوای نظامی نادرخان و برادرانش پس از قتل امیرحبیب الله خان معلوم شد و دیدیم که عساکر شورشی او و برادرانش و پسران عمش را همه زندانی ساختند و تا کابل بحالت زندانی آوردند) تا در صورت رسیدن نصرالله خان به سلطنت قدرت نظامی کاملاً بدست آنها باشد. به همین دلیل بود که امیرحبیب الله خان را اطرافیان متوجه خطر از طرف امان الله خان ساخته بودند تا امیر او را به جلال آباد بخواهد و امور سلطنت کابل را به فرزند دیگر خود یعنی شهزاده حیات الله خان عضدالدوله بسپارد. (بنده در باره اینکه کسی یا کسانی، در غیاب امیرامان الله خان، حبیب الله خان را متوجه خطر از جانب او نموده باشد هیچ اطلاعی ندارم و در هیچ متن تاریخی چنین چیزی را ندیده ام. اگر داکترصاحب اطلاع موثق در زمینه داشته باشند تقدیم خواننده های مضامین خود نمایند بهتر خواهد بود. تا جاییکه بنده اطلاع دارم، مانند یک شهزاده در کابل و امور سلطنت را اداره نمودن، بین فرزندان امیر، یک عمل نوبتی بود. مدت نظارت امان الله خان از امور کابل به پایان رسیده بود و تصادفاً با کشته شدن پدرش مصادف شد) عضدالدوله در همان روز بصوب کابل حرکت کرد، ولی نسبت مرضی شب را در نمله گذرانید و در آن شب امیر در کله گوش به شهادت رسید. (قسمت دلچسپ تر تحلیل داکترصاحب از همینجا آغاز می یابد) داکترصاحب کاظم مینویسد: اگر حیات الله خان مریض نمی شد و به کابل میرسید و زمام امور نیابت پدر را از دست امان الله خان میگرفت و امان الله خان طبق دستور پدر به جلال آباد می آمد. آنوقت با ورود امان الله خان به جلال آباد و تطبیق نقشه قتل امیر، آنها میخواستند به نحوی امان الله خان را در برابر عمل انجام شده قرار دهند و او ناگزیر بود به نصرالله خان بیعت کند و یا در صورت تخلف زندانی و حتی به نحوی از بین برده شود و انوقت مسلم بود که نصرالله خان کاملاً در حیطة اقتدار سپه سالار محمدنادرخان و برادرانش قرار میگرفت که بدین ترتیب نام از امیر نصرالله خان و کام از خانواده مصاحبان می بود و پلان قدیم تدریجاً به منصفه اجراء در می آمد.

داکترصاحب میخوانند ثابت سازد که افغانستان تخته شطرنج انگلیس هاست و هرطوریکه دلشان خواست همانطور بازی میکنند. ولی از نوشته خود شان به صراحت آشکار میگردد که مسله نه چنین بود. اگر انگلیس ها میخواستند که امان الله خان را در جلال آباد زیر نظر داشته باشند تا نصرالله خان طبق نقشه آنها به قدرت برسد. در انصورت جاسوس خود مصطفی صغیر!!!! را وظیفه میداد که قتل امیر را تا رسیدن امان الله خان به جلال آباد معطل نماید. و وقتی امان الله خان به جلال آباد رسید همان شب کلاه اجنه خود را بسر گذارد و داخل اقدام شود. البته پلان قتل امیر توسط مصطفی صغیر و به قدرت رسیدن نصرالله خان در صورتی طبق نقشه انگلیس ها عملی میشد که حیات الله خان در کابل اعلان سلطنت نمیکرد. معلوم میگردد که انگلیسها از نیت حیات الله خان اطلاع داشتند که او اینکار را نخواهد نمود!!!!

گیرم که نصرالله خان امیر میشد. امان الله خان، چون آدم سرکش بود، به عوض بیعت نمودن به کاکای خود به زندان میرفت و نقشه طبق خواست انگلیس ها جامه عمل میپوشاند. از کجا معلوم که اگر قدرت نظامی بدست نادرخان و برادران و عموزاده های او میبود نصرالله خان در مقابل ایشان به اصطلاح گودیگی بیش نبود؟ همین نادرخان، در زمان سلطنت امان الله خان، وزیر دفاع افغانستان بود و برادران و عموزاده های او مقامات عالی رتبه داشتند؛ ولی وقتی امان الله خان خواست نادرخان را با برادرانش تبعید نماید، نیت خود را عملی نمود و به اصطلاح مردم آب از آب تکان نخورد.

باید یاد آور شویم که نصرالله خان نه تنها ضد انگلیس بود بلکه در پهلوی ان یک آدم سرکشی بود که تا آخر عمر باپالیسی های برادر خود مخالفت می ورزید. بدون مصلحت با برادر امیر خود، با مجاهدین سرحد کمک های مالی و نظامی مینمود. حتی به اندازه ای جسور بود که جواسیس خود را برای تخریب به قلمرو برتانیه در هند میفرستاد.

در یک رپوت میخوانیم که ملامحمدخان عرض بیگی ۹ تن اودخیل را به سردار نصرالله خان معرفی نمودند و سردار به هر یکی از آنها ۶۰ روپیه داد و ضمناً به هر یکی از آنها ۲۰۰ روپیه پیشکی دادند و آنها را گفتند که حساب پول را بعد از بازگشت میکنیم. سردار به آنها وظیفه داد که با هیچ کس دیگری عرض نگیرید و به دشمنان اسلام هر چه ضرر که رسانده میتوانید دریغ نورزید. نصرالله خان به آنها هدایت داد که مالهای تجارتي را از بازار کابل بگیریید و طور تاجر از سرحد بگذریید. . . Dairy of the British Agent at Kabul 11th Nov 1908 . . . اگر نصرالله خان، با همین روحیه سرکش و با همین نفرتی که از انگلیسها داشت، به قدرت میرسید به هیچ صورتی آله دست کسی نمیشد و نقشه ایکه، داکتر صاحب فکر میکند، انگلیسها در سرمیپرووراندند نقش بر آب میشد.

باقیدارد

[به افغان جرمن آنلاین کی پورتال د لیکوال آرشیف](#)